



کاش آجرهایت سخن بگویند

درباره ورزشگاه آزادی که روزگاری باعث فخر پسر «خان مظفر» بود در دنیا

که قرار بود سال‌های سال زیر قدم ستاره‌های ایران و جهان، کیفی صدچندان به طرفداران فوتبال و بقیه ورزش‌ها عطا کند. ورزشگاهی دارای دو «پارک وی» در دو ضلع شرقی و غربی‌اش که از اتوبان تهران-کرج منشعب می‌شد و دارای هشت در ورودی بود که یکی از آنها به جایگاه مخصوص می‌رسید و بقیه به جایگاه تماشاگران. استادیومی با ۱۷ پارکینگ با گنجایش ۱۳ هزار اتومبیل و ۶۰۰ اتوبوس که راه هشت پارکینگ به اتوبان غربی و ۹ پارکینگ به اتوبان شرقی‌اش بود. مجموعه‌ای با ۱۷۶ هکتار جنگل‌کاری که هوای ورزشگاه و منطقه را تلطیف کند و مردمانش در سایه‌سار آن، عشق دنیا را بکنند. ورزشگاهی دارای جایگاه سلطنتی ۱۲۰ نفره که سکوه‌ای اطرافش نیز دو هزار میهمان مخصوص را در برمی‌گرفت. بالای جایگاه مخصوص، به عنوان محل استقرار خبرنگاران و وسایط ارتباط جمعی در نظر گرفته شد و در قسمت فوقانی آن نیز مکانی برای گزارشگران رادیوتلوویزیونی ساخته شد، همراه با اتاق استراحت خبرنگاران و محلی که برای دستگاه فرستنده خبر تعبیه شده بود. اکنون خبرنگاران مقیم این جایگاه دارای اتاق خصوصی شده بودند که در آن صفحه‌های تلویزیونی نصب شده بود و

ساخت مجموعه ورزشی آزادی فقط هفده ماه طول کشید. بعد از آنکه ورزشگاه فوتبال صدهزارنفری در ۲۷ اسفند سال ۱۳۵۰ آماده بهره‌برداری شد و با قدم‌های تیم کروزیروی برزیل و ستاره‌ای تابناک چون توستائو افتتاح شد این استادیوم در بهار سال ۱۳۵۳ آماده میزبانی بازی‌های آسیایی تهران ۱۹۷۴ شد. آن روزها که طرح مجموعه به دست عبدالعزیزخان آماده شده بود به هر شرکت عظیم خارجی که برای ساختن چنین مجموعه‌ای در طول ۱۷ ماه رومی‌زدی با شک و تردیدی تمام، از کلمه «محال» استفاده می‌کرد اما مهندسین، تکنسین‌ها و کارگران ایرانی همین امر محال را به فرجام رساندند. یک کار شبانه‌روزی برای ساخت بزرگترین استادیوم خاورمیانه، غرب تهران دهه‌پنجاه را در غبار فروبرده بود. استادیومی به وسعت پنج میلیون متر مربع و در محدوده‌ای هشت کیلومتری که برای تأمین روشنایی‌اش از نیرومندترین و برقدرت‌ترین پروژکتورهای دنیا استفاده شده بود. مجموعه‌ای در گوشه غربی تهران در ردیف بزرگترین ورزشگاه‌های جهان

فانوسی روشن کنیم. تنها در اینجور یادآوری‌هاست که وقتی متوجه می‌شوی مجموعه استادیوم آزادی با آن همه سالن و تأسیسات و اتوبان و دریاچه و خوابگاه و جنگل‌کاری و پیست و استخر در طول هفده ماه ساخته شده، دلت می‌خواهد نه تنها فانوس که برای شادی روح تک تک مهندسین و تکنسین‌ها و کارگران ایرانی سازنده آن ورزشگاه و مجموعه، شمعی روشن کنی. هفده ماه شوخی نیست. باید تک تک آجرهای این ورزشگاه دهان بگشایند و بگویند که در پشت پرده ساخت این مجموعه چه خون دل‌هایی خورده شد. ورزشگاهی که در زمان خود حتی از استادیوم المپیک مونیخ ۱۹۷۲ نیز سرت‌ر بود و برخی تکنیک‌های استادیوم‌سازی‌اش برای اولین بار در دنیا اجرا می‌شد. داستان چنین استارت خورد که ابتدا استادیوم یکصد هزارنفری فوتبال ساخته شد و سپس برای میزبانی بازی‌های آسیایی ۱۹۷۴ تهران، این مجموعه شگفت‌انگیز آماده بهره‌برداری شد. در پرونده این هفته که به این ورزشگاه غول پیکر تعلق دارد نه تنها از آرشیکتی‌های مهندس عبدالعزیز، که درباره مجسمه‌های مش اسماعیل و مدرسه عالی ورزش که برای تولید نیروهای نرم‌افزاری بازی‌های آسیایی راه انداخته شد نیز سخن‌ها داریم.



ابراهیم افشار

Ebrahim Afshar



عبدالعزیز، پسر «خان مظفر» مردی ماندگار در تاریخ است. خان مظفر یا همان شازده فرمانفرما را لابد با تجسم چهره عزت‌انظامی در هزاردستان علی‌حاتمی به یاد می‌آورید. مردی پیچیده و سیاسی و رمزآلود که از هفت همسر خود ۳۷ فرزند داشت و عبدالعزیز فقط یکی از آنها بود. عبدالعزیز فرمانفرمایان آرشیتکت نامدار ایرانی. طراح استادیوم آزادی و فرودگاه مهرآباد و چندین و چند وزارتخانه و موزه ایرانی. همان ورزشگاه آزادی که آبروی ورزش ایران در این نیم قرن بوده است و با تمام زور زدن‌هایمان همتایی برایش ساخته نشده است. همان عبدالعزیز نابغه که عاشق کاشی‌های آبی ایرانی و ذره‌های آتشفشانی مکزیکو بود و همچون شاعران پرحرارت فارسی و شورشی آمریکای لاتین از آنها الهام می‌گرفت. مردی که بعد از تماشای هر فوتبال مهمی در ورزشگاه آزادی باید برای شادی روحش در آسمان هفتم،